

خودشناسی در قرآن

سوره حجر، آیات ۱۹-۲۵

استاد حسین نوروزی

جلسه ۱۷ (۱۹ فروردین ۱۴۰۱)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

خداوند متعال در آیات قبلی درباره آسمان صحبت فرمود. بلا تفسیر بیان شد که بعید نیست منظور از آسمان در این جا وجود انسان یعنی آسمان علوی فطرت ما باشد.

خداوند در آن جا فرمود: «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» فرمود: «جَعَلْنَا» ما قرار دادیم؛ نفرمود: «در آسمان برج‌هایی هست» سپس فرمود: «وَزَيَّنَّاها» ما این آسمان را زینت دادیم. «و حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» ما آن‌ها را حفظ کردیم نه این‌که حفظ شده بود. همه این مسائل پشت سرهم می‌آید. تا این‌که نوبت به زمین می‌رسد. آیات قبلی مربوط به آسمان بود حالا نوبت زمین است.

«وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا» ما زمین را گسترانیدیم. خداوند متعال از خود بسیار تعریف می‌کند. معلوم می‌شود خداوند خیلی تعریفی است که از خودش تعریف می‌کند. تنها کسی که حق دارد از خودش تعریف کند، خداست. در حدیث قدسی داریم: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَنِّي أَعْرِفُ» من گنجی پنهان بودم؛ خلق کردم تا شناخته بشوم.

خداوند قرآن را برای ما نازل فرموده است. قرآن چگونه کتابی است؟ کتاب هدایت ما انسان‌ها است. خداوند در این کتاب مرتب از خودش می‌گوید. مگر این کتاب، کتاب هدایت ما نیست؟ خب از ما بگو. مرتب از خودش تعریف می‌کند. ما چنین کردیم، ما چنان کردیم. آیا این مسائل به من و شما هم ربطی دارد؟ خب خدا هرچه هست برای خودش است به ما چه ربطی دارد؟ آیا قرآن که برای هدایت ماست آن را نازل کرده است که از خودش تعریف کند؟ خدا که احتیاج به تعریف از خود ندارد.

برای همین است که فقط خدا حق دارد از خودش تعریف کند. معلوم می‌شود ما نیاز داریم که خدا را بشناسیم. کمال و سعادت ما در این است که خدا را بشناسیم؛ قرآن کتاب خداشناسی است. خدا خودش را در آیات مختلف قرآن معرفی می‌کند و از خودش تعریف می‌کند. سراسر قرآن، آیات

خداشناسی است. خداوند در قرآن می‌گوید: «من این صفات، کمالات، فضائل و خوبی‌ها را دارم. هر چه شما دارید برای من است.» خدا کمبود ندارد که بخواهد با این حرف‌ها آن‌را پر کند. برای ما بد است که از خودمان تعریف کنیم. چرا؟ چون ما نقص و کمبود داریم. اگر کسی از خودش تعریف کرد معلوم می‌شود عقدۀ خود کم‌بینی دارد. اما خدا که غنی بالذات و صمد است، کمبود ندارد. هر کس هر چه دارد از خدا دارد. هرچه از خدا بگوییم انسان دلش آرام‌تر می‌شود. چرا؟ چون انسان خداخواه است.

حقیقت جان ما الهی و خدایی است. اگر کسی بخواهد انسان را رشد بدهد، بالا ببرد، به کمال و آرامش برساند و نیاز واقعی او را تأمین کند باید یاد خدا را زنده کند؛ باید مرتب از خدا بگوید. به هر چه نگاه می‌کنی باید یاد خدا بیفتی تا بهشتی بشوی. یاد خدا، بهشت و آرامش است؛ «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» دل‌ها با یاد خدا آرام می‌شود. خداوندی که ما را خلق کرده است ما را بهتر از خودمان می‌شناسد؛ می‌داند که دل ما با یاد خدا دلمان آرام می‌شود. همه ما تشنه و گرسنه یاد خدا و توجه به خدا و ذکر او هستیم. بنابراین در قرآنی که نازل کرده است مرتب خود را در چشم ما بزرگ جلوه می‌دهد. مرتب معرفی می‌کند و خود را نشان می‌دهد. می‌گوید: «من را ببین! به من نگاه کن ببین من چه کسی هستم؟! ببین من چکار کرده‌ام و چکار می‌کنم؟» مرتب همه چیز را به خودش نسبت می‌دهد یعنی حواست باشد خدا را گم نکنی. بدان که اگر خدا را گم کنی خودت را گم کرده‌ای.

«لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند؛ پس خداوند آن‌ها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد. یعنی خودشان را گم می‌کنند. ما و خدا نداریم؛ اگر خدا را ببینی، حقیقت جان و فطرت الهی خود را مشاهده کرده‌ای. خداوند فطرت همه ما را، الهی خلق کرده است. همه عالم را هم آیات خود قرار داده است؛ خداوند می‌گوید: «به هر چیزی که نگاه کنی همه آیینه‌هایی هستند که من را به تو نشان می‌دهند.» همه چیز را باید آیینه ببینید؛ آیینه‌ای که خدا را نشان می‌دهد. در خود آیینه غرق نشوید که خدا را یادتان برود. اگر جلو آیینه ایستادی خودت را ببین. گاهی این آیینه به قدری زیباست که یادت می‌رود خودت را ببینی. حواست به آیینه پرت می‌شود. می‌گویی: «این آیینه چقدر شیک، تجملاتی و قشنگ است!» «زُيِّنَ لِلنَّاسِ» دنیا اینقدر شیک، قشنگ و فریبنده است که یادمان می‌رود این‌ها آیات الهی و آیینه‌هایی هستند که ما باید در آن‌ها خدا را ببینیم و در حقیقت فطرت الهی خودمان را مشاهده کنیم؛ خودمان را پیدا کنیم اما وقتی به آن‌ها نگاه می‌کنیم به جای این‌که خودمان را پیدا کنیم، خودمان را گم می‌کنیم؛ یادمان می‌رود؛ حواسمان پرت می‌شود.

حواسمان به زرق و برق دنیا و این آیینه پرت می‌شود. قاب آیینه، اندازه‌اش، زیور آلاتی که به آن آویزان کرده‌اند، چشم ما را پر می‌کند. وقتی از جلوی آیینه کنار می‌رود؛ از او می‌پرسند: «چه دیدی؟» می‌گوید: «آینه را دیدم؛ خیلی قشنگ بود!» می‌گویند: «چرا جلوی آیینه رفته بودی؟» می‌گوید: «رفته بودم خودم را

ببینم اما اینقدر این آینه قشنگ بود، خودم را گم کردم؛ یادم رفت خودم را ببینم؛ آینه را دیدم!» خداوند می‌فرماید: «من شما را خلق کردم که من را ببینید. تمام این دنیا را آیات خودم قرار دادم؛ همه موجودات این عالم آیات من است یعنی آینه‌هایی هستند که من را نشان می‌دهند. تمام این آینه‌ها را شبانه‌روز مقابل شما قرار می‌دهم که شما من را در آن‌ها ببینید.» حضرت علی علیه السلام فرمود: «مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَةَ أَقْلُ الْإِعْتِبَارِ» چقدر آینه زیاد است. چقدر مایه‌های عبرت در دنیا وجود دارد که انسان می‌تواند از شیشه آینه عبور کند و خود و خدای خود را ببیند اما چقدر کم هستند کسانی که عبرت بگیرند.

همه غرق در دنیا شده‌ایم. همه به فکر این هستند که دنیا را چگونه اداره کنیم! دنیا را چگونه آباد کنیم! فکر، ذکر و هم و غم همه ما دنیا شده است. درحالی‌که باید هم و غم ما خودمان باشد. دنیا به من چه ربطی دارد؟! وقتی شما به یک گل زیبا نگاه می‌کنی در این گل زیبا غرق می‌شوی که چقدر قشنگ است. شروع به تعریف کردن از این گل می‌کنی؛ می‌گویی: «چه عطر خوبی دارد!!» بله خیلی قشنگ است. خیلی خوش عطر است! اما به تو چه ربطی دارد؟! به من چه ربطی دارد؟! مگر عطر و قشنگی تو است؟ خوش به حال آن گل باشد. باید از نگاه به این گل منتقل بشوی و خودت را پیدا کنی؛ آن را وسیله، ابزار و آینه‌ای قرار بده که خودت گل شوی رشد کنی و معطر شوی. خودت بشکفی و زیبا شوی که هر کس به شما نگاه کرد بگوید: «به به! خدا چه مخلوقی دارد! بنده خداست!» کیف می‌کند. همه زندگی ما تعریف از دنیا شده است. «به به! چه گلی!» «به به! چه درختی!» «به به! چه منظره‌ای!» اما وقتی سراغ قرآن هم که می‌آییم با این‌که آیات قرآن آینه وجود ماست و باید خودمان را در این آیات پیدا کنیم اما باز خودمان را گم می‌کنیم.

می‌گوییم: «ببین خدا دارد راجع به زمین حرف می‌زند. چقدر زمین مهم است!» «وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا» نمی‌گویی: «خداوند می‌خواهد خودش را معرفی کند.» می‌گوید: «وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا» «ما» این زمین را گسترانیدیم. به من توجه کن. چرا به زمین می‌چسبی؟ می‌گویی: «علم زمین‌شناسی یکی از علوم بسیار مهم است؛ معلوم می‌شود باید برویم زمین‌شناسی کنیم!» همه تلاش انبیاء، اولیاء خدا و قرآن را از بین برد. در قرآن هم داریم دنبال دنیا می‌گردیم. می‌گوییم خدا هم خودش را در دنیا گم کرده است چرا که درباره زمین صحبت می‌کند. البته قبول داریم که کار سختی است. اگر انسان بخواهد خود را در آینه ببیند راحت این کار را انجام می‌دهد اما اگر بخواهیم به درخت و سایر مخلوقات خدا همچون آینه نگاه کنیم و خودمان را در آن‌ها ببینیم کار سختی است؛ می‌گوید: «چگونه خودم را در این درخت نگاه کنم؟» عقل و شعور می‌خواهد. خدا در این آیات می‌خواهد عقل و شعور ما را بالا ببرد. به این زمین نگاه کن که ما آن را گسترانیدیم.

«وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِي» ما بودیم که کوه‌ها را در زمین ایجاد کردیم. انسان به کوه‌ها نگاه می‌کند می‌گوید: «به به! بین چه خبراست! عجب کوهی! چه عظمتی!» انسان نباید خود را در آن گم کند. کوه در مقابل عظمت وجود تو که همان فطرت الهی وجود توست چیزی نیست. «أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِیْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ» آیا گمان می‌کنی جرم کوچکی هستی؟ بله! اگر بدن خود را در مقابل کوه حساب کنی، بدن شما هیچ است. «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِیفًا» اما مگر تو این بدن هستی؟! حقیقت ما که این نیست. حقیقت ما فطرت الهی و خدایی است. اگر به خدا توجه کنیم دیگر خودمان را در برابر هیچ چیز و هیچ‌کس نمی‌بازیم حتی در برابر پیغمبر خدا. بزرگ‌ترین آیه الهی کیست؟ یک آیت الله العظمی داریم.

آیت‌الله یعنی آیه خدا؛ آینه‌ای که خدا نماست. به هر موجودی که نگاه کنیم آیه‌ای از آیات الهی است. اما یک آیت الله العظمی داریم یعنی بزرگ‌ترین آیه خدا که پیغمبر خدا و امیرالمؤمنین است. «السلام علیک یا آیه الله العظمی» منظور مراجع تقلید نیستند. در زیارت‌نامه می‌خوانیم: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» به امیرالمؤمنین آیه الله العظمی می‌گوییم. نمی‌شود هم امیرالمؤمنین آیت الله العظمی باشد هم مراجع تقلید. بنابراین امیرالمؤمنین باید چیز دیگری باشد. دو عظمی می‌شود. خدا «آیه الله صافی» را رحمت کند. بعد از فوت «آیت‌الله گلپایگانی» که پدر خانم آیت‌الله صافی بود؛ به قم رفته بودم؛ خدمت آیت‌الله صافی رسیدم. به ایشان گفتم: «آقای گلپایگانی به رحمت خدا رفتند شما نمی‌خواهید رساله بدهید و مرجع شوید؟ بالاخره جای ایشان را پر کنید.» گفت: «نه! حالا نمی‌خواهم.»

گفتم: «می‌خواهم یک مسأله شرعی از شما بپرسم و جواب آن را به صورت نوشته از شما بگیریم و آن را برای کسانی که می‌خواهند ببرم.» همان جا کاغذی برداشتم و نوشتم محضر مبارک حضرت آیت‌الله العظمی «صافی گلپایگانی» بعد مسأله را زیر آن نوشتم؛ کاغذ را به ایشان دادم و گفتم: «آقا جوابش را بنویسید و مهر کنید تا ببرم. کاغذ را نگاه کرد؛ یک خط روی کلمه عظمی کشید و گفت: «عظمی چیست؟!» آن دنیا اگر همین یک کار را انجام داده باشد، به داد او می‌رسد. ما کجا امیرالمؤمنین کجا؟! آیت‌الله العظمی، امیرالمؤمنین است. آیا ما باید خودمان را در این آیات الهی گم کنیم؟ اگر خودمان را در آن‌ها گم کنیم؛ دیگر وا مصیبتا خواهد بود. این بدتر است. گاهی خود را در پول، مناظر زیبا یا در شهوت گم می‌کنی که آیت الله هستند اما آیت الله العظمی نیستند. گاهی خود را در امیرالمؤمنین گم می‌کنی درحالی‌که امیرالمؤمنین آیه عظمای الهی است. یعنی بهترین، بالاترین و بزرگ‌ترین آینه‌ای که خدا را به تو نشان می‌دهد و خودت را به تو معرفی می‌کند. هر کس در آن آینه نگاه کند می‌تواند خود را ببیند.

تعدادی از کسانی که ادعای ولایت و پیروی از امیرالمؤمنین را دارند؛ حضرت را بزرگ‌ترین آینه خودشان می‌دانند؛ معتقدند که: «باید خودمان را در امیرالمؤمنین پیدا کنیم» نه این‌که خودمان را در امیرالمؤمنین گم کنیم و بگوییم: «امیرالمؤمنین خداست!» حالا گفتنش که خیلی مهم نیست. گم کردن مهم است که یادمان برود که حضرت برای چه چیزی آمده است؟ خدا حضرت را برای چه فرستاده است؟ امام من یعنی آیت‌الله‌العظمی است. همه قرآن خداشناسی است. چند نفر داریم که دنبال خداشناسی باشند؟ چند نفر داریم که درباره خداشناسی صحبت کنند؟ خدا را معرفی کنند و به مردم نشان بدهند؟ همه می‌گویند: «نمی‌شود خدا را شناخت!!» با این حرف تمام قرآن لغو می‌شود. چرا خدایی را به ما معرفی می‌کند که نمی‌شود شناخت؟ گاهی اوقات جرأت نمی‌کنند بگویند: «نمی‌شود خدا را شناخت» می‌گویند: خدا را از طریق صفاتش می‌شود شناخت اما ذات او را نمی‌شود شناخت» این هم از آن حرف‌هاست. می‌دانید ذات چیست؟ ذات یعنی خود او. ذات خدا را نمی‌توان شناخت یعنی خود خدا را نمی‌توان شناخت. پس اگر خود خدا را نمی‌توانم بشناسم پس چه چیز او را باید بشناسم؟

می‌گوید: «صفاتش را می‌شود شناخت.» صفات خدا را بشناسم که چه بشود؟ چرا ما باید صفات خدا را بشناسیم؟ در واقع صفات خدا را برای خودش می‌خواهم. می‌خواهم به واسطه صفات و اسماء او، خودش را بشناسم. می‌خواهم به واسطه شناخت امیرالمؤمنین خدا را بشناسم. می‌گوید: «ذات خدا را نمی‌توان شناخت» اگر خودش نباشد به چه درد من می‌خورد؟ یعنی چه که نمی‌شود ذات خدا را شناخت اما می‌شود صفاتش را شناخت؟! صفاتی که من را به خدا راهنمایی نکند به چه درد می‌خورد؟ به درد عمه من هم نمی‌خورد. صفات، آیات و نشانه‌هایی که خود خدا را به من نشان ندهد بلکه شخص دیگری را به من نشان بدهد به چه درد می‌خورد؟ معنای خداشناسی را نمی‌دانیم.

یا باید آب پاکی را روی دست همه بریزیم؛ خیال همه را از خودمان راحت کنیم و بگوییم: «ما نمی‌دانیم! خدا را نمی‌شناسیم! بروید سراغ کسی که خدا را می‌شناسد تا به شما معرفی کند.» یا نباید بگوییم: «خدا را نمی‌شود شناخت.» آقا تو نمی‌توانی بشناسی؛ تو نتوانستی خدا را بشناسی. «می‌شود صفات خدا را شناخت» یعنی چه؟ صفات خدا، آینه‌هایی هستند که خدا را نشان می‌دهند. شناختی که می‌گوییم؛ شناخت ذهنی نیست بلکه شناخت فطری و وجدانی است. همان شناختی که خدا در فطرت همه انسان‌ها قرار داده است.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾

این شناخت وجدانی است. آیا وجدان داری؟ اگر وجدان نداری به آدمی که وجدان ندارد چه باید بگوییم. اگر وجدان داری بدان که وجدانت الهی و خدایی است. ما می‌خواهیم از زیر بار خداشناسی فرار کنیم. می‌خواهیم خدا را نشناسیم چون اگر خدا را بشناسی دیگر برای هیچ چیزی حساب باز نمی‌کنی.

برای هیچ چیز و هیچ کس ارزش قائل نمی‌شوی. فقط می‌گویی: «همه چیز آینه است و خدا را نشان می‌دهد.» در همه جا و همه چیز خدا را می‌بینی. وقتی آدم به آینه نگاه می‌کند چه چیزی را می‌بیند؟ وقتی در آینه به خودت نگاه می‌کنی، جسم خود را می‌بینی؛ این آینه جسمانی است. اما آن آینه‌ها، آیات الهی است. همه موجودات عالم، آیات الهی و آینه‌هایی هستند که خدای خودت یعنی خدای فطری در آن دیده می‌شود. بنابراین اولیاء خدا همه جا خدا را می‌بینند. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ» به هیچ چیز نگاه نکردم مگر این که قبل و بعد و همراه آن خدا را دیدم. یعنی حواسم بود که عبرت بگیرم و خدا و حق را ببینم. خدا را باید همه جا دید. حالا این حرف را تغییر می‌دهند که همه جا باید خدا دید یعنی وقتی به درخت نگاه می‌کنی خدا را می‌بینی؛ مگر این درخت خداست؟ بیا و حالا درستش کن. گاهی می‌گوییم: «حیف این نانی که خوردیم!! حیف این فهمی که خدا به ما داده است اما از آن استفاده نمی‌کنیم و آن را به کار نمی‌گیریم» خداهمه جا هست. همه چیز خداست. خدا یعنی حق! وقتی می‌گویند: «در همه جا و همه چیز خدا هست» یعنی همه چیز حق است. حق است یعنی همان سخنی که حضرت زینب سلام الله علیه فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً» من ندیدم مگر زیبایی! همه زیبایی بود؛ هر چه دیدم زیبا بود. جز زیبایی ندیدم یعنی شما شب تا صبح، صبح تا شب هر چه می‌بینی زیبایی ببینی. به این «خدایی» می‌گویند. در این صورت دیده خدایین شما باز شده است و جز زیبایی. عدل و حق نمی‌بینی.

آیا حضرت زینب سلام الله علیها روز عاشورا دشمنان اسلام، لشگریان دشمن و قاتل امام حسین (ع) را ندید که می‌گوید: «من زیبا می‌بینم؟! آیا قاتل امام حسین (ع) زیبا بود؟! یا می‌خواهیم بفهمیم یا نمی‌خواهیم بفهمیم. اگر می‌خواهیم بفهمیم باید زور بزنیم. باید کمی خودمان را جمع کنیم؛ بزرگ شویم و جامع نگاه کنیم. بله می‌شود حتی در شیطان هم حق دید. آیا خداوند شیطان را بدون حکمت آفریده است؟ ما معتقد به یک خدا هستیم؛ دو خدا نداریم. کسانی که می‌گویند: «نمی‌شود آدم همه جا زیبایی ببیند» یعنی می‌گویند: «دو خدا داریم؛ یک خدای زیبایی‌ها و یک خدای زشتی‌ها!» در حالی که همان زشتی‌ها هم زیباست. اگر بگویی: «نه! نمی‌شود» یعنی نمی‌شود یک خدا داشته باشیم؛ باید دو خدا داشته باشیم. یکی خدا؛ یکی هم شیطان.

دو خدا نداریم؛ شیطان هم مخلوق خداست. وقتی خداوند، خالق شیطان است پس او را زیبا خلق کرده یعنی سر جای خود و حق است. زیبایی برای انسان یعنی حق. شیطان را به جا خلق کرده است؛ باید شیطان را خلق می‌کرد تا ما با مبارزه‌ای که با شیطان می‌کنیم، رشد کنیم و به کمال برسیم. هر اتفاقی که در این عالم می‌افتد سر جای خود و حق است. حق یعنی عدل است. عدل یعنی سر جای خود است. سر جای خودش است یعنی زیباست. خوب این مسأله، نگاه و دید عقل می‌خواهد یعنی چشم باطنی حقیقت‌بین انسان باید باز شود تا این مسائل را بفهمد. نمی‌شود هم‌زمان که چشم باطن

خودمان را بسته‌ایم این مسائل را هم بفهمیم. باید چشم باطنی خودمان را باز کنیم تا این مسائل را بفهمیم. با چشم سر نمی‌شود. گاهی باید چشم سر را ببندیم تا چشم دل باز شود.

«چشم دل باز کن که جان بینی»

آنچه نادیدنیست آن بینی»

این‌که همه جا حق است؛ نادیدنی است!! کسی که فهم، شعور و عقل ندارد نمی‌تواند همه عالم را آینه وجود خدا و حق ببیند؛ نمی‌تواند بفهمد که می‌شود انسان در همه چیز خدا را ببیند. خدا همه جا هست: «فَإَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»

در این آیات خداوند نمی‌خواهد زمین را معرفی کند بلکه می‌خواهد خودش را نشان بدهد. زمین آیه‌ای از آیات الهی است بنابراین می‌فرماید: «وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا» ما گسترانیدیم. حواست پرت نشود؛ ما را یادت نرود؛ خداشناسی را رها نکنی و به جای آن سراغ زمین بروی. زمین‌شناسی برای کارهایی است که مربوط به علم زمین‌شناسی و امور دنیا می‌شود. قرآن کتاب خداشناسی است نه زمین‌شناسی!

«وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ»

ما کوه‌های استوار را در زمین افکندیم. گیاهان را در این زمین رویاندیم و برای شما در زمین زندگی قرار دادیم و در آن برای شما و برای آن‌که روزی‌رسان او نیستید؛ اسباب زندگانی پدید آوردیم.

یعنی نگاه کنید ببینید چقدر در زمین موجودات زنده هست و همه دارند روزی می‌خورند! چه کسی دارد به آن‌ها روزی می‌دهد؟ آیا شما به آن‌ها روزی می‌دهید؟ شما که روزی نمی‌دهی. خدا دارد هم به شما روزی می‌دهد، هم روزی همه آن‌ها را فراهم می‌کند. حالا آیا خداوند می‌خواهد آن‌ها را به ما معرفی کند؟ نه! می‌خواهد خودش را معرفی کند. می‌گوید: «من را ببین. من را بشناس.» «و إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» هیچ‌چیزی نیست مگر این‌که نزد ما خزانه‌های آن چیز هست.

«وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»

ما هیچ چیزی را نازل نکردیم مگر این‌که اندازه معلومی دارد. «نُزِّلُهُ» یعنی هر چیزی را که ما نازل کردیم «بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» حساب و اندازه مشخص دارد یعنی عدل است؛ همه‌چیز سر جای خودش است؛ همه جا خدا و حق است. همه چیز بقدر معلوم است و خارج از حق، عدل و زیبایی نیست. «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» بادها را بارور کننده فرستادیم. «فَأَنْزَلْنَا» باز هم ما فرستادیم.

«مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ»

از آسمان آبی نازل کردیم و شما را بدان سیراب نمودیم درحالی که شما ذخیره کننده آن نبودید یعنی کار شما نبود بلکه ما همه این کارها را کردیم. اگر همه این ضمیرهای «ما» را که خداوند در این جا به کار برده است کنار هم بگذاریم می‌گوییم: «خدا می‌خواهد به فلان قوانین اشاره کند!!» نه آقا! خداوند در این جا می‌خواهد خودش را نشان بدهد.

«وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ»

ما هستیم که حیات می‌دهیم. ما می‌میرانیم؛ ما وارث همه هستیم یعنی همه می‌میرند. همه از بین می‌روند. همه فانی می‌شوند؛ بقاء از آن خداست. انسان هم چون الهی است بقاء دارد و باقی می‌ماند. بُعد الهی انسان بقاء دارد.

«وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ»

همه کسانی که جلو رفتند و کسانی که بعداً می‌آیند، همه را می‌دانیم.

خدا همه انسان‌هایی را که جلو رفتند پیش خدا و کسانی که هنوز نرفته‌اند و بعداً می‌آیند؛ همه را محشور می‌کند. خدا حکیم و علیم است یعنی همه کارهای خدا حکمت دارد یعنی تمام عالم را حکمت پر کرده است. شما نمی‌توانی چیزی را پیدا کنی که در آن حکمت نباشد. حالا ما مرتب می‌خواهیم چشم حکمت‌بین خودمان را ببندیم؛ چشم بدبین و ظلم‌بین خود را باز کنیم. هرچه خدا می‌خواهد چشم خوب و زیبایی دیدن را در ما که همان عقل است باز کند؛ ما می‌خواهیم چشم عقل‌مان را ببندیم و چشم سرمان را باز کنیم؛ همین کار باعث می‌شود فقط جلوی چشم و پای خودمان را ببینیم و جز زشتی چیز دیگری نبینیم. اگر خواهان گوش کردن به حرف خدا هستیم این خدا است که می‌خواهد این کار انجام شود. خدا می‌خواهد در عقل ما باز شود تا زیبایی‌ها و حکمت‌ها را ببینیم. چون غیر از زیبایی هیچ چیز دیگری وجود ندارد.

«إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» این عالم سراسر علم، آگاهی، فهم و شعور است. بی‌خودی نگوییم: «عالم ماده‌ای بی‌شعور است.» ماده بی‌شعوری درکار نیست. سراسر شعور و علم است چون خدا علیم است.